

ثروت آفرینان

نگاه کلی

لستر تارو نویسنده کتاب حاضر استاد نام آور در دانشگاه ام.آی.تی آمریکا و یکی از برجسته ترین کارشناسان و تحلیلگران اقتصاد سیاسی، اجتماعی و جهانی است که اقتصاد امروزی جهان و تحولات آن را زیر نظر دارد. وی در این کتاب ضمن تحلیل پدیده ها، پیامدهای مختلف آنها را می سنجد و هرکجا که لازم باشد، هشدار می دهد. تارو شرح می دهد که **مینای ثروت آفرینی در اقتصاد امروز، دانش و تخصص است و کارآفرینان از دانش و اطلاعات ثروت می آفرینند**. او هشدار می دهد که کشوری که زیر سلطه ترسوها باشد ثروتمند نمی شود و کشوری ثروتمند می شود که راه را بر شکوفایی نوآندیشان خود بگشاید.

این اقتصاددان برجسته جهانی در کتاب خود از انقلابی خبر می دهد که نیروی حرکت خود را از مغزها می گیرد و عصری که در پیش است، عصر استیلای دانش و تخصص های جدید است. تارو تاکید می کند که در این میان، نوآوری و خلاقیت است که ثروت می آفریند.

وی در کتاب خود پیام می دهد که "نو می آید و کهنه را نابود می کند. سازندگی و انهدام هر دو باید باشند تا اقتصاد به پیش گام بردارد." پیام دیگر او به ثروت آفرینان چنین است: "سومین انقلاب صنعتی دارد عناصر سازنده هرم ثروت را به ترتیبی جدید از نو می چیند. کسی به درستی نمی داند که قاعده بازی چیست؟ برندگان کسانی خواهند بود که ماهیت هرم ثروت را در اقتصادی متکی به دانش زودتر دریابند." از تارو علاوه بر اثر حاضر، کتابهای دیگری نیز منتشر شده است. کتابهای تارو به پژوهشگران و علاقه مندان مباحث اقتصادی جهان امروز کمک می کند که واقعیتهای اساسی را بهتر بشناسند.

این کتاب که قواعد بازی در قرن بیست و یکم را در مقابل خواننده قرار می دهد از چهار بخش کلی به نامهای **کاوش در اقتصاد متکی به دانش، باستان شناسی هرم ثروت، جویندگان گنج، سازندگان** تشکیل شده است. هر بخش نیز فصلهای مختلفی را نیز دربرمی گیرد که تحلیل مباحث اقتصادی، اجتماعی، تاریخی و فرهنگی را با ذکر مثال همراه دارد. کتاب نیز حاوی دو مقدمه و یک سرآغاز است که متن "سرآغاز" با قلم تارو نویسنده کتاب به رشته تحریر درآمده است.

سرآغاز

کشورهای قاره اروپا (منهای انگلیس) با دنیایی روبرو هستند که الگوی موردپسند آنها، یعنی اقتصاد بازار اجتماعی از کار افتاده است و روند بلندمدت میزان بیکاری این قاره، دائم رو به افزایش است. نرخ بیکاری دورقمی اکنون پدیده دائمی شده است. **در صنایع انسان ساخته مبتنی بر نیروی مغزی جدید قرن بیست و یکم، همه اروپا بازنده است و اروپا در هیچ صنعتی پیشتاز نیست**. فاصله اروپا با آمریکا روزبروز بیشتر می شود، قاره ای که فرهنگ را اختراع کرد، اکنون از آمریکا فرهنگ وارد می کند.

اقتصاد آمریکا در پی فروپاشی نظام مالی آسیا، هیچ آسیبی ندید. بیکاری در این کشور در حد بی سابقه ای پایین است و تورم وجود ندارد. شرکتهای آمریکایی دوباره در صدر قرار گرفته اند. در سال ۱۹۹۰، فقط دو شرکت از ده شرکت بزرگ اول دنیا آمریکایی بودند، اما در سال ۱۹۹۸، ۹ شرکت از ۱۰ شرکت اول دنیا آمریکایی اند. اکنون از ۲۵ شرکت بزرگ جهان، ۲۰ شرکت آمریکایی هستند. **وقتی که نوبت به اقتصاد متکی به دانش می رسد، هیچ کشوری از آمریکا جلوتر نیست**. با

وجود این احساس نگرانی پنهان در آمریکا وجود دارد. وقتی که اقتصادی در اوج باشد، بسیاری ممکن است در سرآشویی درغلطند.

امروز در آمریکا طبقه وسط روزبروز کوچکتر می شود، برخی به طبقه بالاتر صعود می کنند، اما بیشتر آنها به طبقه پایین فرو می افتند. با وجود رونق اقتصادی، سالی ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار کارگر از شرکتهای سودآور اخراج می شوند. در سال ۱۹۹۸ حدود ۶۸۰،۰۰۰ نفر از کار خود بیکار شدند، دستیابی به شغل دلخواه و مادامالعمر حتی برای فارغ التحصیلان دانشکده‌ها دشوار است. از همه بدتر اینکه رشد بهره وری نسبت به دهه ۱۹۹۰ به یک سوم کاهش یافته است. در نهایت این رشد بهره وری است که به ایجاد ثروت واقعی می انجامد. **در آغاز قرن بیست و یکم، شش فناوری جدید میکروالکترونیک، فناوری رایانه ای، مخابرات و ارتباطات دوربرد، مواد جدید انسان ساخته، رباتها و بیوتکنولوژی، دست در دست یکدیگر گذاشته اند تا دنیای اقتصادی نو و بسیار متفاوتی را بسازند.**

پایه های قدیم کامیابی فرو ریخته است. در تمام طول تاریخ بشر، منشاء کامیابی دستیابی به منابع طبیعی مانند زمین، طلا و نفت بوده است. ناگهان ورق برگشته و "دانش" به جای آنها نشسته است. این عصر، عصر صنایع انسان ساخته برپایه دانایی و توانایی های مغزی است. بیل گیتس ثروتمندترین مرد دنیا مالک چیزهای ملموس نیست - نه زمین دارد، نه طلا، نه نفت، نه کارخانه، نه فعالیت صنعتی دیگر و نه ارتش و سپاهی- این نخستین بار در تاریخ بشر است که ثروتمندترین مرد دنیا فقط دانش دارد و بس. **دانش، پایه جدید ثروت است.**

در گذشته وقتی که سرمایه داران از ثروت خود سخن می گفتند، منظورشان مالکیت بر کارخانه و تجهیزات و منابع طبیعی بود. در آینده وقتی که سرمایه داری از ثروت خود سخن بگوید، سخن او بر سر میزان دستیابی او بر دانش خواهد بود.

ملتها چگونه باید ساختار و سازمان خود را عوض کنند تا محیطی ایجاد شود که بذر دانش در آن بروید و راه را بر افزایش ثروت ملی بگشاید. در آینده چگونه می توان فناوری های نو را بر بنای هرملهای ثروت بلندتر و عریض تر به کار گرفت؟

برای بنای هرم ثروت پایدار، ابتدا باید چشم انداز اقتصادی جدید را بشناسیم. هرم ثروت جدید جایی در درون این چشم انداز قرار دارد. بدون شناخت و اطلاعات درست، جویندگان گنج نمی توانند به ثروتها نرفته در درون هرم دست یابند. انسانها باید کاشف، باستان شناس و جوینده گنج باشند تا گنج ثروت را در آغوش بگیرند.

بخش اول: کاوش در اقتصاد متکی به دانش

فصل ۱: چشم انداز اقتصادی

با آغاز قرن ۱۹ و پایان کشاورزی، انقلاب صنعتی اول پدید آمد. در آغاز سده بیستم با ورود برق به صحنه زندگی، انقلاب صنعتی دوم رخ داد. امروز سومین انقلاب صنعتی در جریان است. میکروالکترونیک، رایانه، مخابرات و ارتباطات دوربرد، مواد مصنوعی، ربات و بیوتکنولوژی همه شئون زندگی را دگرگون می سازند. در انقلاب صنعتی سوم، فناوری ها با چنان سرعتی درحال تغییرند که کسی نمی تواند فعالیتهای سودآور آینده کدامند.

در اقتصاد متکی به دانش، دستیابی به سودهای با ثبات، دشوار است.

مدیرعامل امروزی تکیه گاه اقتصادی ثابتی نخواهد یافت. همه مدیران باید بدون وجود پایه های ثابت، برنامه های خود را بریزند و اجرا کنند.

همانطور که انقلاب صنعتی دوم، اقتصاد محلی را به اقتصاد ملی تبدیل کرد، انقلاب صنعتی سوم اقتصادهای ملی را به سوی اقتصاد جهانی سوق داد. این نخستین بار در طول تاریخ است که شرکتهای و نگاههای اقتصادی از جایی در دنیا می خردند که قیمتها پایین تر است و در جایی از دنیا می فروشند که قیمتها بالاتر است. آمریکایی ترین شرکت آمریکایی یعنی کوکاکولا ۸۰ درصد محصول خود را در خارج از

آمریکا می فروشد و باز نخستین بار است که آمریکایی ترین محصول آمریکا، یعنی خودرو، متشکل از قطعاتی از سراسر جهان است. وقتی که جهان از اقتصاد محلی به اقتصاد ملی گذر می کرد، دولتهای ملی وجود داشتند و آماده بودند که اداره فرایند را یاد بگیرند. اما اکنون به عکس، دولتی در جهان وجود ندارد که امروز اداره اقتصاد جدید جهانی را بیاموزد. نهادهای بین المللی موجود مانند بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، سازمان ملل و سازمان تجارت جهانی برای برخورد با اقتصاد جهانی تاسیس نشده اند. کوتاه سخن اینکه **تاسیس حکومت جهانی، در آینده ای نزدیک متصور نیست. در نتیجه جهان دارای اقتصاد جهانی خواهد شد، بی آنکه حکومت جهانی داشته باشد.**

ثروت باید در اقتصاد جهانی تحصیل شود که آرام و بی درد سر نخواهد بود و گاه به گاه توفانهای اقتصادی کاملاً دور از انتظار ایجاد خواهد کرد. چنین توفانی در ۱۹۹۷ آسیا را دربرگرفت، بحرانی که تا نیمه سال ۱۹۹۹ گسترش یافت و تقریباً بر اقتصاد همه کشورها تأثیر گذاشت.

ادغام

در اقتصاد جهانی، دولتهای ملی قدرت خود را برای اداره نظام اقتصادی از دست می دهند. بازارهای مالی جهانی نمونه ای بارز است. این اتفاق در زمینه های دیگر نیز می افتد.

بادهای تغییر بر خود کشورها نیز وزیدن گرفته است. به جای شوروی سابق، ۱۵ کشور سر برآورده است. یوگسلاوی به ۵ یا شاید ۷ کشور تبدیل می شود. اندونزی بعید است که کشوری واحد بماند. به تدریج که قدرت و حیطة عمل دولتها کاستی می پذیرد، نقش شرکتهای جهانی افزایش می یابد. آنها بیش از پیش می توانند کشورها را به جان هم بیندازند.

اما شرکتهای هم مانند کشورها درگیرودارند، ادغامهای ۲/۴ تریلیونی سال ۹۸ از ادغامهای سال ۹۰، پنج برابر واز سال ۹۷، ۵۰ درصد بیشتر است. در سال ۹۷ مرسدس بنز کرایسلر را خرید و بانک آلمانی، بانک تراست را. این شرکتهای جدید چه هستند؟ آلمانی، آمریکایی یا جهانی؟ البته که "جهانی" هستند.

فصل ۲: چشم درخشان بر بالای هرم ثروت

بیل گیتس ثروتمندترین در جهان است، ارزش خالص دارایی او در پایان سال ۹۸ بیش از ۸۲ میلیارد دلار بود، یعنی برابر با ثروت ۱۱۰ میلیون آمریکایی که در پایین ترین حد هرم ثروت قرار دارند. گیتس، نماد ثروت عظیمی است که در پایان قرن بیستم، در دوره سومین انقلاب صنعتی جمع شده است.

ثروت همیشه در سلسله مراتب قدرت، مهم بوده است. اما رفته رفته می رود که معیار منحصر به فرد ارزش شخصی قرار گیرد.

دستاوردها غالباً با معیار ثروت زایی سنجیده می شوند. تصویر مایکل جردن روی جلد مجله فورچون ظاهر می شود و نام او به خاطر پولی که درمی آورد بر سر زبانهاست - بیشتر این پول در خارج از زمین بسکتبال درمی آید. جوانان با استعداد و بلندپرواز نیز روز بروز بیشتر نیروی خود را بر هدف تحصیل ثروت متمرکز می سازند.

بهترین دورانها

انسان در بزرگترین دوران فناوری خود زندگی می کند. یکی از شگفتی های این دوران، دنیای رنگارنگ رایانه است. امکانات فنی جدید، آهنگ تولید ثروت را نسبت به گذشته سریعتر ساخته است. آمریکا در ۱۵ سال گذشته بیشتر از تمام طول تاریخ

خود، میلیاردر ساخته است. در سال ۱۹۸۲، ۱۳ میلیارد وجود داشت، اما تا سال ۱۹۹۸، ۱۷۶ میلیارد دیگر به آنها اضافه شدند.

ثروتمندترین آمریکاییان ثروت خود را پنهان نمی کنند، بلکه پیوسته می کوشند تا نام خود را در لیستهای ثروتمندترین ها وارد کنند تا به عنوان برندگان اقتصادی شناخته شوند. این دوران، بهترین دوران مردم آمریکاست.

در قرن بیستم، پیشتازی اقتصادی به شکل سرمایه گذاری روشمند و منظم در "تحقیق و توسعه" به منظور اختراع فناوری های جدید جلوه گر شد. بهره برداری از این توانایی مستلزم این بود که نظامهای آموزشی عوض شوند. اما هیچ کشوری در رها کردن نظام آموزشی قدیم و روی آوردن به آموزش و پرورش همگانی فناورانه و سریعتر از آمریکاییان عمل نکرد. آمریکا با استفاده از این پایه آموزش همگانی به عنوان ثروتمندترین کشور جهان، جای انگلیس را گرفت.

پس از تحقیق و توسعه، دومین اختراعی که در دهه ۱۸۹۰ انجام شد و ماهیت پیشرفت اقتصادی را تغییر داد، اختراع "برق" بود. استفاده از نیروی برق به ظهور صنایع جدید انجامید و فرایندهای تولیدی همه صنایع را از بیخ و بن عوض کرد.

در دومین انقلاب صنعتی، فعالیتهای کاملاً متفاوتی سر برآوردند. کارآفرینان کسب و کارهای جدیدی راه انداختند و فناوری های نو را به کار گرفتند تا صنایع قدیم را متحول سازند. در نتیجه هزینه ها به نحو چشمگیری کاهش یافت. کاستن هزینه ها از کاستن قیمتها سریعتر شد و سودها سیر صعودی پیدا کرد. بانیان و صاحبان شرکتهای داخلی جدید، فوق العاده ثروتمند شدند و ناگهان نسلی با ثروت هنگفت پدید آمد.

قاعده اول: کسی از راه پس انداز خود به ثروتی هنگفت نرسیده است. ثروتمندان در پی یافتن فرصتهایی اند که در شرایط عدم تعادل های بزرگ، سرمایه گذاری کنند. راکفلر و بیل گیتس هر دو همین کار را کرده اند. در هر دو مورد پس انداز دوران عمرشان بخشی کوچک از کل ثروت آنها را تشکیل می دهد. کسی که پول خود را با دقت پس انداز و در شرایط تعادل طبیعی سرمایه گذاری کند می تواند در سن بازنشستگی خود راحت باشد، اما هیچگاه ثروتمند نخواهد شد.

فصل ۳: یافتن (و از دست دادن) گنجهای هرم ثروت

وقتی که فناوری های دگرگون ساز جدید به میدان می آیند، شرکتهای قدیمی باید خود را نابود سازند تا نجات یابند. البته شرکتهای جدید از این امتیاز بزرگ برخوردارند که مجبور نیستند خود را منحل کنند تا نجات یابند. بزرگترین تحولات سومین انقلاب صنعتی را می توان در سطح خرده فروشی ملاحظه کرد. فروش در اینترنت در هر ۵ سال ده برابر شده است. خرید الکترونیکی همیشه از خرید سنتی ارزان تر درمی آید. این فناوری جدید، به شرکتهای بسیار کوچک امکان می دهد که با وال - مارت یعنی بزرگترین بنگاه خرده فروشی آمریکا رقابت کنند.

جهانی شدن، سفرهای تجارتي را افزایش می دهد، اما کنفرانسهای ویدئویی این نوع سفرها را کاهش می دهد، کدام روند غالب خواهد شد؟

با ارسال گزارش الکترونیکی به رئیس، رده های ضروری مدیریت، مکان استقرار رئیس و نیاز به ستادهای مرکزی شرکتهای، تغییر می کنند.

گذر از اقتصاد ملی به اقتصاد جهانی، موجب پیدایش شرکتهای جدید بزرگتر جهانی خواهد شد. بیشتر شرکتهای بزرگ آمریکا، دست کم نیمی از محصولات خود را در خارج از آمریکا می فروشند. سفارش ساخت به خارج، تولید جهانی و فروش جهانی، همه اینها حلقه های اتصال زنجیره ای واحد هستند. در جایی که شرکتهای جهانی نیستند، از راه ادغام، جهانی می شوند مانند یکی شدن مرسدس بنز با کرایسلر.

قاعده دوم: شرکتهای و بنگاههای موفق باید وضع موجود خود را برهم بزنند تا نجات یابند. نظم کهنه را باید زمانی که هنوز سرپاست دور بریزند تا بتوانند نظم نو را به جای آن بسازند. اگر خود را در آب فرو نبرند، دیگران سرشان را زیر آب خواهند کرد.

سومین انقلاب صنعتی راه را بر ایجاد ثروت می گشاید. فناوری های جدید به معنای تغییر است و تغییر به معنای برهم خوردن تعادل است. در شرایط عدم تعادل (وقتی که عرضه پاسخگویی تقاضا نباشد) بازده اقتصادی و رشد اقتصادی افزایش می یابد. برندگان، فناوری های جدیدی را می شناسند و مهارت آن را دارند که از موقعیتهای جدید بهره برداری کنند. این است که ثروتمند می شوند.

گاه کارآفرینان، فرصتهای جامعه شناختی را برای تغییر عاداتی انسانی در می یابند و عدم تعادل ایجاد می کنند. مشکل به دست آمده از عدم تعادل جامعه شناختی این است که این ثروت حاصل جابجایی و انتقال ثروت موجود است، نه ایجاد ثروتی جدید.

نوع دیگر عدم تعادل، چیزی است که می تواند عدم تعادل مرتبط با توسعه نامیده شود. تفاوت بسیار زیاد سطح درآمد کشورهای فرصتهایی ایجاد می کند و فعالان اقتصادی می توانند فعالیتهای جهان توسعه یافته را در جهان توسعه نیافته تکرار کنند. دو ثروتمند چینی از فرودگاه هنگ کنگ راهی ونکور در کانادا بودند. آن دو می گفتند وانکور از نظر اقتصادی بیابانی بیش نیست. پاسخ نویسنده کتاب این است که در کانادا عدم تعادل ناشی از توسعه وجود ندارد. در هنگ کنگ این دو مرد از راه بهره برداری از تفاوتی بین جهان توسعه یافته و چین فقیر که اکنون درهای خود را گشوده است، ثروتمند شده اند.

قاعده سوم: شرکتهایی که می خواهند رشد سریع و سودی کلان داشته باشند باید از عدم تعادل های ناشی از تحول فناوری بهره برداری کنند، از تعادل های ناشی از توسعه بهره گیری کنند، یا اینکه عدم تعادل های جامعه شناختی ایجاد کنند. فعالیتهای دیگر هرچه باشند رشد می کند و بازدهی اندک دارند.

بدترین دورانها

ثروت واقعی از راه گرفتن وقت از فعالیتهای دیگر نظیر تفریح و اوقات فراغت و صرف آن در راه پول درآوردن حاصل نمی شود. ثروت واقعی از راه افزایش آن چیزی به دست می آید که "بهره وری نیروی کار" نامیده می شود. این امر در مورد ثروت ایجاد شده از راه سرمایه گذاری در کارخانه و تجهیزات نیز صادق است.

گردآوری ثروت از راه انهدام منابع طبیعی یا آواره کردن طبیعت و محیط زیست، ثروت واقعی ایجاد نمی کند. اگر شیوه ساخت و استفاده از محصولات به طبیعت و محیط زیست آسیب نرساند، بهره وری منابع طبیعی و زیست محیطی افزایش یافته و ثروت واقعی ایجاد شده است. **بهره وری گنج راستین نهفته در درون هرم ثروت است. بیرون هرم بدون رشد بهره وری، نمایی باشکوه اما توخالی است. مزد بسیاری از افراد واقع در پایین هرم اجتماعی رو به افزایش نخواهد بود مگر اینکه پایه های رشد بهره وری محکم باشد.**

فاصله بین شرکتهای موفق و ناموفق روزبروز بیشتر می شود. کسانی که استراتژی شرکتهای را توصیه می کنند، راه را فقط برای بازیگران جهانی بسیار بزرگ یا بازیگرانی کوچک که در گوشه ای از اقتصاد جهانی پای کوچکی پیدا کرده باشند باز می بینند. شرکتی که نه بزرگ باشد و نه کوچک و در بازار داخلی کار کند، محکوم به زوال است.

این امر در مورد کشورهای نیز صادق است. در دهه های ۱۹۵۰، ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، اختلاف درآمد سرانه بین کشورهای رو به کاستن بود، اما اکنون در حال افزایش است. بخشهای وسیعی از آسیا پایین تر از جایگاه سال ۱۹۹۷ خود قرار دارند. در این میان

استثنای بزرگ چین است. رشد اقتصادی سریع این کشور، سطح زندگی بیش از یک پنجم مردم جهان را پیوسته افزایش می دهد. در درون جهان اول، روند برابری پایان یافته است. برای مثال، شکاف درآمد آمریکا و کانادا در دهه ۱۹۹۰، به ۲۳ درصد رسیده است.

برای کسانی که بخواهند نابرابری اقتصادی فزاینده بین اشخاص، بین شرکتها و بین کشورها را کاهش دهند، مهمترین نکته این است که چگونه بنای هرم ثروت را در اقتصادی که پایه های آن بر دانش استوار است درک کنند.

بخش دوم: باستان شناسی هرم ثروت

فصل چهارم: سازمان اجتماعی

هرم ثروت با سازمان اجتماعی آغاز می شود. فقیرترین کشورهای دنیا با هرج و مرج و ناتوانی در سازماندهی جامعه دست به گریبان اند. نظامهای اجتماعی در برابر تغییر مقاومت، اما دست روی دست گذاشتن و ناظر به وخامت گراییدن مسایل ماندن، پایان بدی دارد و بزرگترین ملتها را به زانو در می آورد.

توانایی تغییر اجتماعی اکنون در هر یک از سه منطقه اقتصادی عمده جهان در معرض آزمون قرار گرفته است. ژاپن باید از جلد سازمان اجتماعی کهنه درآید تا بر از هم گسیختگی مالی خود که به رکودی ده ساله انجامیده فائق آید. کارآفرینان اروپایی در دومین انقلاب صنعتی نقش عمده داشتند، اما در سومین انقلاب صنعتی حضور ندارند. اروپا باید خود را دگرگون کند تا کارآفرینان او دوباره سربرآورند. نظام آموزشی آمریکا دیگر در زمره بهترین های جهان نیست. آمریکا باید خود را از نو بیافریند.

مراحل سه گانه

توسعه اقتصادی با توانایی سازمانی در تجهیز منابع آغاز می شود. گام اول در اینجا تجهیز نیروی کار بود. آسیا با کارگر فراوان و منابع طبیعی اندک، در نیمه دوم قرن بیستم به دنبال بسیج سرمایه رفت و نرخهای پس انداز را تا سطح بی سابقه ای بالا برد و در پی آن رشد اقتصادی سریع حاصل شد.

دومین مرحله توسعه اقتصادی، تقلید و کپی برداری برای رسیدن به دانش فنی است. آمریکا در فناوری، بر انگلیس پیشی گرفت، زیرا نظام آموزش و پرورش او بهتر بود. ژاپن در دهه ۱۹۸۰ در بسیاری از صنایع، آمریکا را پشت سر گذاشت، زیرا نیروی کار او بالاتر بود.

در سومین مرحله توسعه اقتصادی، رشد بهره وری آغاز می شود. در این مرحله دانش بالنده است که حرف اول را می زند. تحولات بزرگ ناگهانی در فناوری، به پرش رشد بهره وری می انجامد.

سومین انقلاب صنعتی، عناصر سازنده هرم ثروت را به ترتیبی جدید از نو می چیند. برندگان کسانی خواهند بود که ماهیت هرم ثروت را در اقتصادی متکی به دانش زودتر دریابند.

فروپاشی های مالی

فروپاشی های مالی، پیامد جهانی شدن نیستند. این نوع فروپاشی ها پیش می آیند. هر جامعه سرمایه داری که نتواند با آن مقابله کند به زحمت می افتد.

وقتی که جامعه ای نتواند با واقعیت های محیط خویش روبرو شود، ثروت خود را بر باد می دهد. فروپاشی بازار مالی ژاپن در عرض ده سال، شمار میلیاردی ژاپنی را از ۴۱ به ۹ کاهش داد. در بقیه آسیا و در همه کشورهای در حال توسعه نیز همین اتفاق افتاد.

قاعده چهارم: درک و تشخیص و پذیرفتن محدودیتهای برخاسته از ضعف های ذاتی خود، آغاز خردورزی سازمانهاست. راز کامیابی در به کارگیری منابع خویش در جاهایی است که این ضعف ها خود را نشان ندهند.

افزایش صادرات

اگر اعداد و ارقام صادرات کشورها را جمع بزنیم سر به ۲۵۰ میلیارد دلار می‌زند، یعنی دولتهای جهانی باید صادرات خالص کشورهای خود را به بیش از ۲۵۰ میلیارد دلار برسانند تا خود را از بحرانهای کنونی بیرون بکشند. برای رسیدن به چنین مبلغی فقط به سه منطقه جهانی می‌توان چشم دوخت: ژاپن، اروپا و آمریکا. ژاپن خود نیاز به افزایش صادرات دارد. اروپا نیز هیچگاه بازاری بزرگ برای محصولات صنعتی کشورهای در حال توسعه نبوده است. اما در عمل بازار آمریکا اولین، آخرین و بازار منحصر به فرد همه کشورهای جهانی است. در این صورت اگر اقتصاد آمریکا دچار رکود شود، برنامه‌هایی که کشورها برای صادرات خود چیده‌اند به جایی نخواهد رسید.

سقوط قیمتها

بزرگترین خطری که رونق اقتصادی جهان را تهدید می‌کند از انقباض یا کاهش عمومی قیمتها بر می‌خیزد نه از کند شدن آهنگ رشد اقتصادی آمریکا. کاهش عمومی قیمتها، رشد محصول ناخالص داخلی را منفی می‌سازد. شواهد نشان می‌دهد که جلوگیری از سقوط عمومی قیمتها بعد از شروع آن بسیار دشوار است. سیر نزولی قیمتها تا حدی ناشی از فناوری‌های جدید است. اما عوامل دیگر نیز در کارند. جهانی شدن بر سر قیمتها می‌زند. تولید از جاهای پرهزینه به مکانهای کم‌هزینه برده می‌شود و در نتیجه قیمتها رو به کاهش می‌گذارند. بحران مالی آسیا فشار بر کاهش قیمتها را افزایش داده است. کاهش کارکنان شرکتها و سفارش برخی از قطعات یا محصولات به دیگران نیز در کاهش قیمتها نقش داشته است. کارخانه‌داران، صاحبان معدن و بخش ساختمان می‌توانند قیمتها را پایین نگاه دارند، زیرا به ذخایر عظیمی از نیروی کار ارزان دسترسی دارند. متوقف ساختن سقوط قیمتها (انقباض) کار آسانی نیست. راه درست، پیشگیری است.

قاعده پنجم: انسانها یاد گرفته‌اند که در گیرودار تورمی متوسط، اقتصادهای سرمایه‌داری را اداره کنند، اما در بحبوحه انقباضی خفیف درمی‌مانند و کاری از دست آنها ساخته نیست. اگر بین تورم و انقباض با نرخی برابر یکی را باید انتخاب کنید، تورم را برگزینید.

نتیجه

روزگاری ملتها و کشورها باید توانایی سازماندهی خود را پیدا می‌کردند تا توفیق یابند. اما امروز این جهان است که باید خود را سازمان دهد تا زمینه توفیق را برای کشورها مهیا سازد.

فصل پنجم: مهارتهای کارآفرینی

کارآفرینان و سازمان اجتماعی به ظاهر در دو قطب مخالف قرار دارند. اما در باطن پیوندی نزدیک به یکدیگر دارند و پایه‌های هر دو را تشکیل می‌دهند. تغییر و تحول به مردان و زنانی تکیه دارد که امکان انجام کارهای جدید را تشخیص دهند و برای انجام آن به میدان بیایند. **سازندگی و انهدام**، هر دو باید باشند تا اقتصاد رو به پیش گام بردارد. تلویزیون می‌آید و صنعت سینما را از سکه می‌اندازد تا اینکه این صنعت با اختراع دستگاه ویدئو رونق خود را باز می‌یابد. **کارآفرینان محور اصلی فرایند انهدام سازنده‌اند، زیرا آنان کسانی‌اند که فناوری‌های جدید و مفاهیم نو را در صنعت و تجارت به کار می‌برند.** اینها کارگزاران تغییر سرمایه‌داری‌اند. سازمان اجتماعی باید بر پایه‌ای بنا شود که دست کارآفرینان را باز بگذارد که کهنه را از میان بردارند. اما صاحبان منافع، برچیدن بساط کهنه را مقدمه‌آشتگی می‌دانند. جامعه موفق، خطر انهدام نظم کهنه و بنای نظامی نو به جای آن را می‌پذیرد.

نظم نو با او سازگار نیست، اما جامعه خود را با آن سازگار می‌سازد. جامعه‌ای که نخواهد تغییر کند، کارآفرینانی توانا پیدا نخواهد کرد.

اروپا

اروپا برای نشان دادن اهمیت سازماندهان و پایه‌گذاران بی‌باک و خلاق فعالیتهای اقتصادی نمونه خوبی است. پس انداز و سرمایه‌گذاری اروپا هنگامت است. تحصیلاتش خوب و پایه فناوری آن نیرومند است. اما در ایجاد صنایع انسان - ساخته متکی به مغزهای سده بیست و یکم در موضع رهبری قرار ندارد. اروپا از نیروی محرکه‌ای برخوردار است که در هیچ جای دیگر دنیا دیده نمی‌شود. به جریان افتادن "یورو" گامی بزرگ بود. اروپا این کار را در دو مرحله انجام داد: ابتدا از سکوی اقتصاد ملی به سکوی اقتصاد منطقه‌ای و سپس از سکوی اقتصاد منطقه‌ای به سکوی اقتصاد جهانی. برابری قدرت خرید محصول ناخالص داخلی اروپا در حد آمریکا و نزدیک سه برابر ژاپن است. هر دو رقیب صنعتی اصلی اروپا، ضعفهای بزرگی دارند.

نظام اقتصادی ژاپن از کار افتاده است و نمی‌تواند بر مشکلات بعد از فروپاشی مالی خود فائق آید. علاوه بر این ژاپن در خلاقیت و نوآوری مشکل دارد. قدرت ظاهری آمریکا نمایی باشکوه است که ضعفهای عمده‌ای دارد. دوسوم نیروی کار آن از نظر تحصیلات و تخصص وضع خوبی ندارد. رشد بهره‌وری آن (سالانه ۱/۱ درصد) در دهه گذشته به پایین‌ترین حد خود در تاریخ این کشور رسید و از ژاپن و اروپا خیلی کمتر است. در سال ۹۸، حدود ۲۵۰ میلیارد دلار کسری بازرگانی داشت. جامعه اروپا به عکس در سال ۹۸، ۱۲۰ میلیارد دلار مازاد بازرگانی با بقیه کشورهای جهان داشت.

برای ایجاد مشاغل جدید فقط ۲ راه وجود دارد، رشد سریعتر که موجب افزایش تقاضا برای نیروی کار می‌شود یا کاهش مردها که باز همان نتیجه را می‌دهد. مردها که پایین بیاید، شرکتها نفع خود را در این می‌بینند که از کار بیشتر و سرمایه کمتر استفاده کنند. آمریکا گزینه دوم را انتخاب کرده است. اگر اروپا به راه آمریکا برود، در کوتاه مدت با افزایش بیکاری چشمگیری روبرو خواهد شد. همه رشد اشتغال آمریکا در بخش خدمات بوده است. خدمات، ماشین تولید شغل در آمریکاست. اما مزد این شغلها از سطح پرداختهای بیمه بیکاری اروپای غربی پایین تر است. خطر واقعی که آینده اقتصادی اروپا را تهدید می‌کند از اینجا ناشی می‌شود که در زمینه‌های جامعه‌شناسی فناوری و توسعه عدم تعادل دارند. همین عدم تعادل‌ها هستند که در جاهای دیگر ثروت می‌آفرینند. **ملتهای اروپایی از تغییر روگردان شده‌اند و همین امر راه را بر ظهور کارآفرینان بسته است.**

قاعده ششم: هیچ عاملی جای مردان و زنان با کفایت و کارورز مدبر را نمی‌گیرد. برندگان این طایفه صاحب ثروت و قدرت می‌شوند، اما اگر اینها نباشند، کشور فقیر و ناتوان می‌گردد. کهنه نمی‌رود، نو می‌آید.

اروپا نمی‌خواهد سرمایه دار کابوی آمریکا یا خرگوش اقتصادی ژاپن باشد. برعکس اروپایی‌ها، شرکت‌های آمریکایی در دهه ۱۹۸۰، از راه کپی کردن کالاهای صنعتی ژاپن، شکاف کیفیت محصولات خود را با محصولات ژاپنی پر کردند. اقدام به کپی برداری پیش درآمد پیشرفت است.

اقتصاد، میدانی است که سرمایه داران در آن با قیمتها و مردها بازی می‌کنند. شرکتها و بنگاهها اکنون بازی را به میدان جهانی کشانیده‌اند. در این بازی، **تخصص و مهارت** فنی به جای مکان جغرافیایی، تعیین‌کننده سطح دستمزدهاست.

نتیجه

شرکتها بازی را برپایه تخصص، سرمایه، قابلیت فنی خود و توانایی حرکت در بازارهای جهانی انجام می‌دهند. تشکلهای صنعتی و تجارتي که با رشدی سریع به

شرکتهای چندملیتی تبدیل می شوند از پایه های کامیابی خواهند بود. این شرکتها راه نخواهند افتاد، مگر اینکه عنان هدایت آنها در دست کارآفرینان مدبر قرار گیرد. اروپای غربی باید آغوش خود را بر کارآفرینان بگشاید و طرح سازمان اجتماعی خود را از نو بریزد تا این نوع مدیران سربرآورند. اگر اروپا نقش خود را با مهارت بازی کند، در قرن بیست و یکم بزرگترین و مهمترین منطقه اقتصادی جهان خواهد بود.

فصل ششم: تولید دانش

کنجکاو، عطش اکتشاف، عشق آموختن، شوق سازندگی (به کارگیری دانش جدید برای ساختن چیزی نو و متفاوت)، این چهار ویژگی در ذات انسان وجود دارد، اما وقتی تجلی می شوند که در محیطی مناسب با عوامل دیگر بیامیزند.

خلاقیت در جایی که باید با قدرت دریفتد شکوفا نمی شود، خلاقیت در جایی شکوفا می شود که سد قدرت را در سر راه خود ببیند. جامعه ای که بخواهد دانش را به کار گیرد، به ترکیبی مناسب از نظم و بی نظمی نیاز دارد. اگر جامعه ای از بی نظمی و اغتشاش که بعد از هر تغییر و تحول ایجاد می شود، رویگردان باشد، ایده ها عقیم می مانند، اما ناگزیر است که درجه ای از نظم را نگهدارد تا از جهش های فکری خلاق بهره مند شود.

قاعده هفتم: جامعه ای که نظم را از هر چیز دیگری برتر بداند، خلاق نخواهد بود، اما اگر درجه مناسبی از نظم نباشد، خلاقیت دود می شود و به هوا می رود.

در سطح فردی همین امر صادق است. زندگی انیشتین، جستجوی نظم در بی نظمی بود، خلاقیت سرشار، اراده قوی، پندار نیرومند و جهشهای غیرمنطقی را می طلبد و این کار فقط از شورشیان و طغیان گران ساخته است.

پیشبرد دانش شبیه حفاری برای اکتشاف و استخراج نفت است. کسی که کنجکاو و خرد را درهم آمیخته باشد می تواند در جستجوی میدانهای بزرگ نفتی جدید برآید.

ضرورت سرمایه گذاری در تحقیق و توسعه

تحقیق و توسعه دو مقوله جداگانه اند. تحقیق، کشف دنیاها و چشم اندازهای نو مانند بیوتکنولوژی را دنبال می کند و درصد افزایش عمق دانش است. توسعه، گسترش فناوری به عرصه های موجود است، یعنی افزایش طول و عرض آن.

پیشبرد دانش به سرمایه گذاری در تحقیق یا توسعه نیاز دارد. در چهار کشور بزرگ جهان، مخارج تحقیق و توسعه به شکل درصدی از محصول ناخالص ملی بسیار نزدیک به یکدیگر است. آلمان و فرانسه ۲/۳ درصد، ژاپن ۲/۸ درصد و آمریکا ۲/۵ درصد. حدود ۸۵ درصد تحقیق و توسعه آمریکا را شرکتهای بزرگ انجام می دهند. بوئینگ ۴ درصد، اینتل ۹ درصد و میکروسافت ۱۷ درصد از فروش خود را در تحقیق و توسعه خرج می کنند.

مخارج تحقیق و توسعه به معنای پیشگامی در فناوری نیست. این گونه مخارج وقتی نتیجه می دهد که فناوری های جدید به رگهای اقتصاد تزریق شوند. برای مثال جایی که آمریکا، اروپا را پشت سر می گذارد میزان مخارج تحقیق و توسعه در فناوری اطلاعات نیست، بلکه در سرمایه گذاری آمریکا در سخت افزار و نرم افزار اطلاعات است.

"بازده اجتماعی" تحقیق و توسعه تقریباً سه برابر بازده مالی آن برای شرکتهای خصوصی است، یعنی از هر ۲ دلار منافع خالص تحقیق و توسعه، فقط یک دلار نصیب کسانی می شود که مخارج آن را می پردازند. تحقیق و توسعه منابع هنگفتی برای جامعه دارد. نکته جالب درباره بازده اجتماعی تحقیق و توسعه این است که همه

محاسبات در همه جا به همین نتیجه رسیده است و این نتیجه، از نتیجه گیری های قاطع علم اقتصاد است.

قاعده هشتم: از نظر علم اقتصاد، بازده اقتصادی سرمایه گذاری هرچه بیشتر در تحقیقات اجتماعی داری پایه و اساسی، چنان روشن است که جای چون و چرا ندارد.

شرکتهای اقتصادی حساب کرده اند که اگر در تحقیق و توسعه، پروژه ای باشد که در عرض ۵ سال یا کمتر به بهره برداری برسد بخش خصوصی در آن سرمایه گذاری می کند. اگر پروژه در ده سال آینده یا بیشتر به بهره برداری برسد به بودجه دولتی نیاز دارد. اگر آغاز بهره برداری بین ۵ تا ۱۰ باشد، مشارکت دولت و بخش خصوصی ممکن خواهد بود.

مالکیت علمی، فکری و تخصصی

با ظهور سومین انقلاب صنعتی، دانش و تخصص به منشاء منحصر به فرد مزیت رقابتی تبدیل شده است. کامیابی یا ناکامی اقتصادی شرکتهای امروزی، به کمیت و کیفیت دانش و تخصص آنها بستگی دارد. دانش که در گذشته بعد از سرمایه و مواد خام در مقام سوم قرار داشت، اکنون مقام اول را احراز کرده است. این واقعیت ایجاب می کند که تکلیف مالکیت بر دارایی فکری، علمی و تخصصی روشن شود و تدابیر لازم برای حفظ مالکیت این نوع مالکان افزایش یابد.

شرکتهای بزرگی مانند مایکروسافت، مالتک چیز ارزشمندی جز دانش و اطلاعات نیستند. بازی اقتصادی آنها این است که حریم مالکیت علمی و فنی خود را حفظ کنند حفظ این حریم هر روز بیشتر از روز پیش در کانون برنامه های نبرد استراتژیک قرار می گیرد.

قاعده نهم: سرمایه داری متکی به دانش و اطلاعات بدون وجود نظامی جدید که تکلیف مالکیت حقوق ناشی از دارایی علمی، فکری و تخصصی را روشن کند از کار خواهد افتاد. سرمایه داری به حقوق مالکیت روشن، بی چون و چرا و قابل اجرا نیاز دارد.

فرهنگهای مختلف دنیا، نگاهی به کلی متفاوت به حقوق مالکیت علمی، فکری، هنری و تخصصی دارند. به رغم این تفاوت، هیچ نظام حفظ حقوق مالکیت علمی، فکری، فنی و تخصصی پا نمی گیرد، مگر اینکه بیشتر دولتهای جهان اجرای آن را بپذیرند.

نتیجه

در تحقیق و توسعه و بویژه در تحقیق، همه می خواهند سواری رایگان بگیرند. مخارج تحقیق و تحول فناوری را به دیگران وامی گذاریم و پول خود را در ساخت و توسعه کار می اندازیم که زود نتیجه می دهد. هوس سواری رایگان حتی بین دولتها نیز بیدار شده است و می خواهند که هزینه تحقیقات پایه را دولتی دیگر در جایی دیگر بپردازد.

اگر همه سعی کنند مرکب تحقیق و توسعه جهان را رایگان سوار شوند، همه از فناوری جدید محروم خواهند شد.

بخش سوم: جویندگان گنج

فصل هفتم: مهارت و تخصص

ایجاد سرمایه انسانی، فرآیندی اجتماعی است نه فردی. تخصص و مهارت فنی انسان فقط وقتی رشد می کند که هر نسلی آنچه را که آموخته است به نسل بعدی بیاموزد تا نسل بعدی وقت و نیروی خود را وقف پیشبرد دانش موجود و کسب تخصص ها و مهارتهای جدید نماید. **در آینده که دانش و تخصص به شکل عنصر اصلی**

سومین انقلاب صنعتی درمی آید، ارزش منابع انسانی رو به افزایش و ارزش منابع طبیعی روبه کاهش خواهد گذاشت.

قرن بیست و یکم، قرن استیلاي دانش و تخصص هاي نو و جدید است. فرایندها، محصولات و خدمات سومین انقلاب صنعتی، قدرت درآمدزایی تخصص های نو و کهنه را تغییر می دهند. کارگران مسن تر، تجربه و تخصص دوره پیش را می فروشند، کارگران جوان تخصص نو می فروشند، ارزش تجربه کاهش یافته است. مساله، مشاغل نیست. بحث برسر کار است. اگر مزدها پایین بیاید تا با تخصص ها و مهارت متناسب شود، کار همیشه هست. این امر در تجربه آمریکاییان ثابت شده است.

اصل دهم: بزرگترین مجهول برای کسی که در اقتصاد متکی به دانش زندگی می کند این است که چگونه يك کارراهه داشته باشد، در حالی که کار راهه‌ای وجود ندارد.

بدون تحصیلات تخصصی گسترده نمی توان هرم ثروت خوبی بنا کرد. شرکتهای خصوصی که در پی افزایش هرچه بیشتر سود خویشند کسانی را به دوره های آموزشی می فرستند که کار را سریعتر و ارزانتر تمام کنند. این غالباً به این معناست که فرصتهای آموزشی نصیب کسانی می شود که تحصیلکرده تر بوده و از تخصص های بالایی برخوردارند.

فناوری های جدید راه را بر جهانی شدن می گشایند، تخصص های مورد نیاز را تغییر می دهند و پیوند بین شغل های ثابت شرکتی و کسب و تخصصی را می گسند.

به سه منطقه توسعه یافته جهان (اروپا، ژاپن، آمریکا) که نگاه کنیم، دو منطقه در نظام آموزشی خود مشکل دارند. کیفیت تحصیلات ژاپنی در رده های پایین عالی است، اما در رده بالا به خلاقیت نیاز دارد. آمریکا در رده بالا در اوج خلاقیت است، اما در رده های پایین نیروی کار به تخصص و مهارتهای بهتری نیاز دارد.

نتیجه

ملتهای موفق، تغییرات را می بینند و نمی گذارند که مسائل از نطفه خارج شوند. اگر سرمایه گذاری برای ایجاد تخصص و مهارت را به هوی و هوس اشخاص واگذاریم، جنبه تخصصی هرم ثروت را در جنگل اقتصادی رها کرده ایم.

فصل هشتم: ابزارها

سرمایه گذاری های مادی در کارخانه ها، ساختمانهای اداری، تجهیزات و مسکن و زیربناها، ستون بعدی هرم ثروت هستند. طبیعت سرمایه گذاری ایجاب می کند که بخشی از مصرف حال فدای توفیق اقتصادی آینده شود.

انسان موجودی ابزارساز است و با ابزارهای خود است که ثروت تولید می کند. افزایش سطح زندگی به ابزارهای بیشتر نیاز دارد. اشباع نیازها با طبیعت انسان سازگار نیست. خواسته های ما حد و مرزی نمی شناسد. این خصلت انسان که به آنچه هست راضی نمی شود، همان چیزی است که نظام اقتصادی سرمایه داری را به پیش می راند.

اگر ابزارها نباشند، تخصص ها و مهارتها به کار گرفته نمی شوند. اگر رایانه نباشد حاصل کار برنامه ریز رایانه به چه درد می خورد. استخراج منابع طبیعی به یاری ابزارها ممکن شده است. هیچ کشوری بدون ابزارسازی باقی نمی ماند.

یک میلیون و چهارصد هزار مورد ورشکستگی در سال ۹۸، نشانه آن است که آمریکاییان بیش از حد توانایی مالی خود مصرف می کنند. آمریکاییان در مقایسه با ژاپن و اروپا، ابزار کمتری می سازند و سرمایه گذاری خود را نیز نسبت به گذشته کاهش داده اند.

قاعده یازدهم: فقط کسانی ابزار می سازند که دل در گرو آینده داشته باشند. کسانی که در ساختن ابزار کوتاهی می کنند، به رغم هر ادعایی، علاقه ای به آینده ندارند.

نظام سرمایه داری بدون رشد دوام نمی آورد. این به آن معناست که اگر پس انداز نباشد، کار سرمایه داری تمام است. سرمایه داری دوچرخه ای است که راندن آن به جلو آسان، اما به عقب غیرممکن است.

سرمایه گذاری عمومی در زیربناها دو تاثیر بزرگ بر ثروت می گذارد: اول اینکه خود این سرمایه گذاری ها نوعی ثروت اند. دیگر اینکه سرمایه گذاری خصوصی را سودآورتر می کنند. مناطقی که اکنون به توفیق اقتصادی دست یافته اند، بخشی از درآمدهای بالای خود را در زیربناهای جدید سرمایه گذاری می کنند، زیرا این کار بر رفاه آنها می افزاید. افزایش سطح سرمایه گذاری زیربنایی، معلول توفیق اقتصادی آنهاست نه علت آن.

سرمایه گذاری

سرمایه گذاری اعم از خصوصی و دولتی می تواند بی فایده باشد. هر وقت که شرکتی کسب و کار خود را از دست می دهد یا نرخ بازده سرمایه گذاری او به پای رقیبان نمی رسد، سرمایه گذاری بدی انجام شده است. نرخ شکست در بخش خصوصی آمریکا بالاست (۸۸ درصد).

وقتی گفته می شود که دولت باید برای ساختن و بهره برداری بخش خاصی از زیربناها پیشقدم شود به این معنا نیست که اداره تاسیسات ایجاد شده و بهره برداری از آن را تا آخرین روز عمر طرح در دست خود داشته باشد. در این مورد اینترنت نمونه خوبی است. اینترنت با بودجه و مدیریت دولت آغاز شد، اما دیگر کنترل شبکه با دولت نیست. به طور کلی، همین که تاسیسات عمومی ایجاد و راه اندازی و سودآور شد باید به بخش خصوصی سپرده شود. فروش فرودگاههای انگلیس به شرکتی خصوصی ناشی از همین سیاست بود.

نتیجه

آمریکاییان نظامی ساخته اند که مصرف شخصی را تشویق می کند و راه ابزارسازی را می بندد، فقط کسانی که عشق به سازندگی دارند به کاهش مصرف و افزایش سرمایه گذاری روی می آورند. **زیربنای اجتماعی مناسب به سرمایه گذاری توأم با توفیق بخش خصوصی می انجامد.**

فصل نهم: منابع طبیعی و زیست محیطی

ثروت ناشی از منابع طبیعی برپایه استخراج و مصرف منابع طبیعی متکی نخواهد بود، بلکه بستر اصلی تولید ثروت را تشکیل خواهد داد. رشد اقتصادی کمر به نابودی طبیعت و محیط زیست نبسته است، اثرات متقابل (تعامل) این دو بسیار پیچیده تر و ظریف تر از اینهاست.

منابع طبیعی در تولید صنعتی به کار می روند، اما پیشرفت فناوری به کارگیری آنها را کاهش داده و بر عرضه موثر آنها افزوده است. براین اساس اکنون میدانهای نفتی چندین برابر شده، ذخایر نفتی جهان از هر زمان دیگر بیشتر است و قیمت نفت تا سطح بی سابقه ای پایین آمده است.

آنچه برسر نفت آمده است در حال تسری به منابع دیگر انرژی، مواد معدنی و محصولات کشاورزی است. کاهش تقاضا همراه با ظهور فناوری های جدید، جهانی ساخته اند که در آن آهنگ افزایش عرضه منابع طبیعی سریعتر از تقاضاست. در همه جا قیمتها پایین آمده است.

درآمد انسان که بسیار پایین باشد نه کسی به طبیعت و محیط زیست می‌اندیشد و نه می‌تواند به منظور ارتقای کیفیت آن سرمایه‌گذاری کند. سطح درآمدها که بالا رفت، محیط زیست بهتری در سطح زندگی آینده ما اهمیت پیدا خواهد کرد. از آغاز عصر تاکنون، جمعیت انسان از صفر به ۶ میلیارد نفر رسیده است. با وجود این رفاه و بهروزی و امید به زندگی بدترین کشورهای امروز جهان از متوسط بهترین کشورهای یک قرن پیش بالاتر است.

فناوری تهدیدی برای طبیعت و محیط زیست نیست، بلکه برعکس کلید نجات آن است. کاهش مصرف انرژی به ازای هر واحد محصول ناخالص داخلی، ناشی از تحولات گوناگون فناوری است.

حفظ محیط زیست و توسعه منابع طبیعی پشت و روی یک سکه اند. هر دوی آنها به افزایش سطح زندگی انسان - محیط زیستی بهتر - کمک می‌کنند. همه گونه‌ها بر طبیعت و محیط زیست اثر می‌گذارند. طبیعتی بدون انسان همان قدر غیرطبیعی است که اگر گونه‌های گیاهی یا حیوانی نبودند.

قاعده دوازدهم: پیشرفت اقتصادی و ارتقای سطح محیط زیست مترادفند، نه متضاد.

نتیجه

منابع طبیعی و زیست محیطی پایه‌های ثروت ما را ایجاد کرده‌اند. بقای خود را مرهون همین منابع هستیم. تمدنهای ما در بستر منابع طبیعی و زیست محیطی بنا شده‌اند.

فناوری‌های ساخته دست انسان برای کاهش استفاده از منابع طبیعی و افزایش ذخایر طبیعی، میدان استفاده از منابع طبیعی را گسترش داده‌اند.

فصل دهم: ثروت بازاریسند

ثروت شاخص عملکرد سرمایه‌داری است. اگر منابع طبیعی، سرمایه فیزیکی، تخصص‌ها و مهارت‌ها به دانش، کارآفرینان با تدبیر و سازمان اجتماعی که بستر همه اینهاست نبود، فقر به جای ثروت می‌نشست. انگیزه اصلی کسانی که دنبال کسب ثروت کلان می‌روند، دست یافتن به قدرت اقتصادی است. برای پاسخگویی به انگیزه‌های دیگر، ثروتی اندک کفایت می‌کند.

در آمریکا، به طور دقیق معلوم است که هرکس چه دارد و چقدر دارد. بالای هرم به طور رسمی و به دقت بررسی شده است. کمتر کشوری پیدا می‌شود که چنین اطلاعاتی داشته باشد. از آنجا که آمریکاییان نسبت به نابرابری ثروت حساس نیستند، دولت در کند و کاو و بررسی توزیع ثروت، رغبتی بیشتر نشان داده است.

در ردیابی توزیع ثروت در آمریکا چنین در می‌یابیم که ده درصد بالانشین ۹۲ درصد سهام بخش خصوصی، ۸۸ درصد سهام شرکتها و ۸۰ درصد همه اوراق بهادار را در اختیار دارد. برعکس ۹۰ درصد پایین فقط آن قدر ثروت دارد که بدهیهایی خود را بپوشاند. این ۹۰ درصد پایین بار ۷۲ درصد بدهی آمریکا را بر دوش دارد.

"نابرابری توزیع ثروت" در آمریکا از سه نقطه کاملاً مختلف آب می‌خورد: (۱) آمریکا سرزمین فرصتهاست که می‌توان به آسانی ثروتمند شد. نابرابری بیشتر حاصل فرصتهای بیشتر این کشور است. (۲) آمریکا سرزمین درهای بسته است که ثروتمند شدن غیربالاتر نشینان قدری دشوار است. گروههای نژادی بزرگ دچار تبعیض اند و به بازی گرفته نمی‌شوند. نبود فرصت برای بسیاری از این مردم عامل افزایش نابرابری در آمریکاست. (۳) آمریکایی کمتر از مردم سایر کشورهای توسعه یافته پس انداز می‌کنند. وقتی که نرخ پس انداز آمریکایی پایین است، طبیعی است که ثروت او هم کمتر است. **توزیع ثروت در آمریکا از این جهت نابرابرتر است که به جای اندوختن ثروت، مصرف را برگزیده‌اند.**

قاعده سیزدهم: بخت باید یاری کند. استعداد، انگیزه و پشت کار به تنهایی کافی نیستند که کسی ثروتمند شود.

خوش شانس فقط کافی نیست، باید استعداد بهره برداری از بخت و اقبال را هم داشت و مجهز به مهارت‌های بهره برداری از زمان و مکان بود. ثروت در بازارهای مالی به دست می‌آید. بازارهای مالی نیز با استفاده از فرصت‌های ناشی از عدم تعادل‌های فناوری، توسعه و جامعه شناختی سرمایه می‌اندوزند.

فصل یازدهم: بر باد دادن گنجها

در بلندمدت، ثروتی که حاصل عملکرد بازار باشد افزایش نمی‌یابد، مگر اینکه رشد بهره‌وری داشته باشیم. **بهره‌وری عبارت است از چیدن ستون‌های اصلی هرم ثروت در کنار یکدیگر به طوری که انسانها با عمر و انرژی محدود خود بتوانند بیش از پیش تولید کنند.**

کسی که دنبال گنج می‌رود باید سه معما را حل کند: (۱) چرا رشد بهره‌وری پایین آمده است، (۲) باتوجه به سومین انقلاب صنعتی، چرا رشد بهره‌وری شتاب نگرفته است، (۳) چرا کاهش کارکنان شرکتها به افزایش بهره‌وری منجر نشده است. آمریکاییان از خرید ابزارها برای کارگران جدید زده‌اند و مصرف را افزایش داده‌اند. حال آنکه اگر می‌خواستند رشد بهره‌وری را حفظ کنند باید برعکس آن رفتار می‌کردند. کندی رشد ضریب سرمایه به نیروی کار، به معنای کندی رشد بهره‌وری است. این مساله همراه با کندی رشد مهارت‌های کارگری، عامل کاهش بهره‌وری است. بخش کوچکی از کاهش رشد بهره‌وری می‌تواند ناشی از عدم سرمایه‌گذاری در زیربنای عمومی باشد. کار سازندگان این است که رشد بهره‌وری را زنده کنند.

در گذشته رشد بهره‌وری بخش خدمات نصف بخش‌های دیگر اقتصاد بود. اما در دهه ۱۹۹۰، بستر اصلی رشد اشتغال، بخش خدمات بود. بخش خدمات نظیر لنگر کشتی است. لنگر نمی‌گذارد که باد یا جریان آب، کشتی را به دریا ببرد. بخشی است که رشد بهره‌وری آن کند، اما رشد اشتغال آن سریع است. اروپا نشان داده است که می‌توان بخش خدمات سودآوری داشت که مردهای آن بالا باشد و آموزش مهارت‌ها و نردبان ترفیحات آن مانند صنایع دیگر باشد.

در نهایت باید سازنده شد نه جوینده گنج تا به گنجینه‌های افزایش رشد بهره‌وری در درون هرم دست یافت.

فصل دوازدهم: مهارت‌های ایجاد ثروت

سازندگان به آنچه می‌یابند، قانع نمی‌شوند. هدف آنان بنای هرم ثروتی بهتر و بزرگتر است. برای ایجاد چنین بنایی باید چهار تنش درونی مهار گردد: (۱) **آشفته‌گی در برابر نظم:** تعادل بین نظم و آشفته‌گی باید حفظ شود تا خلاقیت به وجود آید و به کار گرفته شود. هر یک از این دو اگر از حد خود فراتر روند فاجعه و رکود می‌آفریند.

کسی که نظام آمریکایی را از نزدیک مطالعه کند آشفته‌گی درونی یا نبود کنترل مرکزی را در آن می‌بیند. تعقیب قضایای مایکروسافت براساس قوانین ضد تراست در آمریکا از نوعی آشفته‌گی قوانین و مقررات حکایت می‌کند. اقامه چنین دعوایی در هیچ کشور دیگری ممکن نیست. مایکروسافت در مدتی کوتاه با ارزش‌ترین شرکت دنیا شده و در هر جای دیگر دنیا بود مانند گوهری گرانبها از آن نگهداری می‌شد.

افزایش آشفته‌گی به خلاقیت اقتصادی می‌انجامد. نبود نظم راه را بر رشد ایده‌ها می‌گشاید. آشفته‌گی راه را گشود که صنایع جدید مانند بیوتکنولوژی ابتدا در آمریکا راه بیفتد. آمریکاییان تاب تحمل بی‌نظمی را دارند، زیرا به آن عادت کرده‌اند.

فقدان نظم و انضباط، عامل کاهش بی‌سابقه نرخ رشد بهره‌وری در جهان توسعه یافته است. در آمریکا ۱۸۰۰۰۰ زندانی‌اند که ۳۰۰۰۰۰ مأمور دولتی و غیردولتی

مراقب آنها هستند. آمریکاییانی که در زندان نیستند تحت مراقبت يك ميليون پاسبان و نهمدهزار محافظ شخصي قرار دارند. قرارگرفتن این همه آدم در خارج از چرخه تولید، به تولید و بهره وري ضربه مي زند.

برعکس، نظم آهنین ژاپن، خلاقیت اقتصادي را از مردم گرفته است. استخدام مادام العمر مسيرهاي شغلي مشخص ایجاد مي کند. اما اگر کسی شغل خود را رها کند تا کسب و کار شخصي راه بیندازد خائن به حساب مي آید و محصول آن را نباید خرید.

آمریکا بي نظمي کافي را دارد که خلاق باشد، اما نظم لازم را مانند ژاپن ندارد که ایده هاي خود را به بهترین وجه به کار گیرد. به نفع هردو کشور است که به سوي یکدیگر حرکت کنند.

مساله، انتخاب بين نظم و بي نظمي نیست، هردوي آنها لازمند. موضوع اصلي ایجاد موازنه بين آنهاست. **نظم در آغاز کار در درجه اول اهمیت است.** مسایل کشورهای نادار دنیا از اینجا آغاز مي شود که از سازماندهي خود عاجزند.

وجود نظم براي بسیج منابع لازم و گام نهادن در راه رشد و توسعه یا فرایند تولید ثروت ضروري است. در مرحله دوم توسعه، کپی برداري براي جبران عقب ماندگی لازم است. ژاپني ها بسياري از محصولات آمریکايي را گرفتند و از آنچه بود بهتر کردند. آمریکاییان در قرن ۱۹، در جهت بهبود آنچه که کپی برداري کرده بودند گامی بزرگ برداشتند.

سومین مرحله توسعه اقتصادي هر کشور وقتي است که به مقام یکی از رهبران اقتصادي جهان ارتقا یابد و در صحنه فناوری تحولاتي بزرگ ایجاد کند. در این مرحله لازم است که بين نظم و بي نظمي موازنه اي جديد ایجاد شود. این مرحله به نگرشهاي کاملاً جديدي نیاز دارد.

رهبران از اجزاي نظم نظام اند. کارآفرینان و مدیران اقتصادي کوشا، روي بي نظمي سکه نظام اند. هر دو لازمند، اما هیچیک جاي دیگری را نمی گیرد. **(۲) فرد در برابر جامعه:** تولید ثروت ایجاد مي کند که قدرتي تنش و موازنه بين نیازهاي فرد و نیازهاي جامعه برقرار شود. یکی از ضعف هاي بزرگ سرمایه داري این است که نیاز به وجود نهادهاي سالم را درک نمی کند.

تولید ثروت بدون تاسيس شرکتهاي بزرگ ممکن نیست. حتي اگر لازم باشد که به گاه ضرورت برچیده شوند. این شرکتهاي بزرگ هستند که در بخش توسعه تحقيق و توسعه، پول کافي خرج مي کنند. شرکت بزرگ جايي است که مدیران شرکتهاي جديد، فوت و فن مدیریت را یاد مي گیرند و در نتیجه اشتباهات را در شرکتهاي جديد خود تکرار نمی کنند. شرکتهاي بزرگ توانايي صادرات دارند و به همین سبب براي هر کشوري لازمند.

کوچک زیبا نیست. زیبا شرکتي است که از کوچک آغاز مي کند و به سرعت بزرگ مي شود. ما در شرایط طبيعي که قوي ضعیف را مي خورد زندگی نمی کنیم. وقتي که کنترل اجتماعي از بين برود و ضعیف طعمه قوي شود، سطح زندگی مردم به سرعت پایین مي آید.

(۳) حال در برابر آینده: تولید ثروت وقتي ممکن است که آینده مدنظر باشد. "حال" مي تواند آینده را خراب کند. براي مثال اگر مصرف امروز به حال خود رها شود و کار به جايي بکشد که سرمایه گذاری متوقف گردد آینده اي درخشان در پيش نخواهد بود.

انسان تنها موجود زنده اي است که گذشته، حال و آینده اي دارد. **اگر مردمی ندانند که از کجا آمده اند به آسانی نخواهند فهمید که به کجا باید بروند.** مردمی که مبدا و مقصد سفر خود را ندانند نمی توانند ابزارهاي لازم را براي کامیابی در سفر بسازند.

(۴) رقابت در برابر همکاری: رقابت و همکاری آخرین جفتي هستند که باید در فرایند تولید ثروت متوازن شوند، هردو آنها لازمند. سقوط کمونیسم ثابت کرد نظامي که فقط بر همکاری جامعه تکیه مي کند و رقابت بين افراد را حذف مي نماید از کار

می افتد، سوسیالیسم و کمونیسم شکست خوردند، زیرا هیچکدام عوامل تغییر را در خود نداشتند. هر دوی آنها کارآفرینان اقتصادی لایق را تاراندند. برعکس در نظام سرمایه داری، برندگان مجبور نیستند که با بازندگان در دستگاه برنامه ریزی پشت میز مذاکره بنشینند. برندگان بدون هیچ ملاحظه ای، بازندگان را از بازار بیرون می رانند.

اما تاریخ به ما می آموزد که اگر همه اش رقابت فردی باشد و همکاری اجتماعی در کار نباشد، شرایط بادوامی ایجاد نمی شود.

فصل سیزدهم: بنای هرم ثروت

ژاپن: خانه تکانی

ژاپن باید کار خود را از قاعده هرم آغاز کند و سازمان اجتماعی خویش را از نو بسازد. ژاپن به ساختاری اقتصادی نیاز دارد که بتواند با بحرانهای مالی مقابله کند. سیاستهای پولی ژاپن بی اثر و بی رمق هستند. ژاپنی در دامی افتاده است که کینز اقتصاددان انگلیسی آن را، در بحران بزرگ، دام نقدینگی نامید. سیاستهای مالی این کشور حتی از سیاستهای پولی آن بدتر است. مخارج مالی به جای اینکه مشوق تولید باشد، حامی افزایش قیمت زمین بوده است. جامعه ژاپن، جامعه وفاق است. در این جامعه نمی توان به توافق رسید که شرکتها ورشکسته شود. وقتی که قرار باشد به آشفتگی ها سر و سامان داده شود، مغز اقتصادی قدرتمندی باید منصوب شود که شرکتها ورشکسته را منحل کند و دارایی آنها را به مزایده بگذارد. ژاپن به استراتژی رشدی نیاز دارد که مانند استراتژی رشد، آمریکا در قرن ۱۹، بر منابع و امکانات درونی آن استوار باشد.

اروپای غربی: ساختن کارآفرینان

اروپا اگر بخواهد در اقتصاد متکی به دانش قرن ۲۱ توفیق یابد بایستی محیط را برای کارآفرینان لایقی که مغز اقتصادی دارند و در صحنه کسب و کار دل به دریا می زنند آماده سازد.

اولویت اول برای اروپا، انعطاف پذیری صنعتی بیشتر است. اگر اروپا می خواهد در صنایع جدید انسان - ساخته متکی به دانش و تخصص، پا به پای آمریکا و ژاپن حرکت کند باید انعطاف پذیری صنعتی از خود نشان دهد - یعنی بتواند شرکتها را به سرعت راه بیندازد و آنها را هرچه زودتر به شرکتها بزرگ تبدیل کند که فناوری های پیشرفته و نو را به کار گیرند.

رشد شرکتها کوچک و تبدیل آنها به شرکتها بزرگ وقتی ممکن است که قوانین و مقررات ساده در کار باشد که همه شرکتها را دربرگیرد. کاهش تعداد کارکنان شرکتها بخش مهمی از رشد است. اقتصادهای موفق نیاز به شرکتها کوچک دارند که به سرعت رشد کنند و به شرکتها بزرگ تبدیل شوند. فارغ التحصیلان و اعضای هیات علمی ام آی تی ۲۰۰۰ شرکت تاسیس کرده اند که ۱/۱ میلیون نفر در آنها کار می کنند و فروش آنها ۲۳۲ میلیارد دلار است. شرکتها تاسیس شده توسط این دانشگاه به تنهایی بیست و چهارمین اقتصاد بزرگ دنیا را تشکیل می دهند.

اولویت دوم برای اروپا **حذف مالیات مزد و حقوق** است. رشد سریع با مردها و حقوقهای رقابتی ممکن است. راه درست این است که مالیات بر مزد و حقوق را که بودجه نظام تامین اجتماعی را تامین می کند حذف کنیم. اگر مالیات بر ارزش افزوده جای مالیات بر مزد و حقوق را بگیرد، معنای مزد برای کارفرما و کارگر یکسان می شود.

اگر نهادهای مالی اروپا، جامعه شناسی و قواعد و مقررات اجتماعی آن، نظام مالیاتی و دانشگاههای آن برای تولد و رشد شرکتها جدید بازنگری می شوند، پایه های جدید هرم ثروت اروپا می تواند ساخته شود.

جهان: مالکیت بر دارایی فکری و آثار قلمی

در سطح دانش هرم ثروت، نظام حقوقی جدیدی لازم است که حافظ حقوق مالکیت شخص بر دارایی فکری او باشد تا سرمایه داری متکی بر دانش بتواند ادامه حیات دهد. این نظام حقوقی را باید جهان برای جهان تدوین کند. در بلندمدت بیشتر کشورها، نظام مالکیت فکری را به دلایل داخلی ایجاد خواهند کرد. اگر در چین یا هند برنامه های نرم افزار رایانه زیر چتر حمایت قانون قرار نگیرد، هیچ شرکت نرم افزار چینی یا هندی پا نخواهد گرفت.

ریشه بسیاری از مشکلات امروزی نظام حفظ حقوق مالکیت فکری در این است که درباره تشخیص و تعیین مالکیت فکری اشخاص، روشی یکدست، قابل پیش بینی، سریع و کم هزینه وجود ندارد. در اقتصاد جهانی، نظام حقوقی جهانی برای حفظ حقوق مالکیت فکری ضروری است.

آمریکا: ابزارهای بیشتر

آمریکایی ها نظامی آفریده اند که مصرف شخصی را تشویق می کند، اما با ابزارسازی سرمهربانی ندارد، ابزارهای مالی مانند کارتهای اعتباری، وام های مسکن، وام های مصرفی بدون پیش قسط که آمریکاییان را وادار می کنند تا بیش از دخل خود خرج کنند باید محدود شوند. نظام مالیاتی باید از سیستم متکی به درآمد و مزد و حقوق خارج شود و برپایه مصرف قرارگیرد تا هرکس به ازای آنچه از سیستم می گیرد (مصرف) مالیات بپردازد، نه به ازای آنچه که به سیستم می دهد (کار یا ابزار).

نتیجه

اکنون که جهان وارد قرن بیست و یکم شده است، یکی از اجزای سازنده هرم ثروت در سر جای خود قرار ندارد. اقتصاد جهانی سر بر می آورد که جای اقتصادهای ملی را بگیرد، اما دولت جهانی شکل نمی گیرد که جای دولتهای ملی را بگیرد. یکی از مشکلات این است که سازمانهای بین المللی زیر کنترل دولتهای ملی در مقابله با بحران بازارهای مالی آسیا ناتوان بوده اند. نوعی مقررات مالی جهانی لازم است و به نهادی برای اعطای وام نیاز است تا وقتی که همه درها بسته شد به آن مراجعه کنند. اما هیچکدام اینها وجود ندارد.

دولتها تا حد زیادی کنترل خود را بر جریان اطلاعات و سرمایه از دست داده اند. در عین حال قدرت شرکتهای جهانی رو به افزایش گذاشته است. شرکتهای جهانی توسعه می یابند، دولتها در لاک خود فرو می روند. نیروهایی که پایه های قدرت دولتها را می فرساید، نابرابری اقتصادی بین کشورها و شرکتهای و اشخاصی را افزایش می دهد. دولتها که خود بازیچه دست اقتصادی جهانی شده اند نخواهند توانست جلو این نابرابری های روزافزون را بگیرند.

هیچ کشوری بدون برخورداری از تخصص و زیربنای کافی نمی تواند وارد میدان بازی جهان شود. کشورهایی هم که وارد بازی نمی شوند، عقب می افتند.

شرکتهای یا در میدان جهانی بازی خواهند کرد یا در گوشه کوچکی از آن. شرکتهای ملی که نه بزرگ باشند و نه کوچک در معرض انقراض قرار می گیرند. بازده سرمایه افزایش و بازده نیروی کار کاهش می یابد. نابرابری مزدها در آمریکا به سرعت در حال افزایش است. بخش صنعت مزدهای بالا، می پردازد. مزدهای بخش خدمات پایین و بسیار نابرابر است. جایجایی فعالیتها از صنعت به خدمات، نابرابری مزدها را بیشتر می کند.

به تاریخ که نگاه کنیم، نابرابری در انقلاب صنعتی اول افزایش یافت، در انقلاب صنعتی دوم کم شد و حالا در انقلاب صنعتی سوم در حال افزایش است. انقلاب

صنعتي اول جامعه روش يا باثباتي را درهم ريخت، انقلاب صنعتي دوم طبقه وسط با ثباتي پديد آورد، اکنون انقلاب صنعتي سوم پايه هاي اقتصادي آن طبقه صنعتي وسط را مي لرزاند و اقتصادي دو طبقه يا دو سطحي ايجاد مي کند.

فصل چهاردهم: و در پايان ... درود بر سازندگان

امروز ايجاد امپراتوريهاي جغرافيايي بي معنا شده است. وقتي که اهميت زمين و منابع طبيعي در بناهاي هرم ثروت کم شده است، ديگر در امپراتوريهاي جغرافيايي مانند سابق ثروت نخفته است. هزينه ايجاد اين نوع امپراتوريا از منافع آن بيشتري است. اما بي ترديد **با افزايش نقش دانش در بناي هرم هاي ثروت جديد، کسانی که به اختراع فناوري هاي عظيم جديد دست مي يابند، بانيان امپراتوريهاي زمان ما هستند. اينها آینده بشریت را از نو مي سازند و رقم مي زنند.** تاريخ آيينه ماست. ساختن و بنا نهادن گاه فزيکي و گاه عقلي و فکري است. اما هميشه آنهايي در خاطره ها مي مانند که سازنده باشند. مصرف کنندگان (بازيگران اصلي عصر ما) هيچگاه در يادها نمي مانند.

بهترين شرکتهای آنهايي اند که بالاترين سودها و بالاترين سهم بازار را داشته باشند. هدف بهتر شدن براي انسان، هدفی والاست، اما تعريف آن پيچيده و دشوار است.

هر ملتي که آفرينش و خلاقيت را پذيرد، در رواج و رونق بازار آن بکوشد و منابع مالي خود را در راه ترويج آن بسپارد، پرچم کاميابي قرن بيست و یکم را به دست خواهد گرفت.

پايان